

به نام خداوند جان و خرد

شرط‌بندی روی اسب بازنده

مدرسه و دانشگاه آدرسی اشتباهی برای پولدار و خوشحال شدن!

نویسنده:

رابرت کیوساکی

مترجم:

عفت عالی‌مراد خرم‌آباد



سرشناسه: کیوساکی، رابرت تی. ۱۹۴۷ - م.
 Kiyosaki, Robert T.
 عنوان و نام پدیدآور: شرط بندی روی اسب بازنده: مدرسه و دانشگاه آدرس اشتباهی برای پولدار و خوشحال شدن! / نویسنده
 رابرت کیوساکی؛ مترجم عفت عالی مرادخرم آباد.
 مشخصات نشر: تهران: طاهریان، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری: ۴/۲۷۳-۲۸۴-۶۲۲-۹۷۸ ص: مصور. ۲۱×۱۴ س.م.
 شابک: ۴-۲۷۳-۲۸۴-۶۲۲-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: happy don't go to school: insuring lifetime security for yourself & Ifyou want to be rich
 and your children
 موضوع: کسب و کار -- آموزش
 Business education: موضوع:
 موضوع: موفقیت در کسب و کار
 Success in business: موضوع:
 موضوع: خودآموزی
 Self-culture: موضوع:
 موضوع: تحولات آموزشی -- ایالات متحده
 Educational chnage -- United States: موضوع:
 شناسه افزوده: عالی مراد خرم آباد، عفت، ۱۳۶۶ - مترجم
 رده‌بندی کنگره: HF ۱۱۲۱
 رده‌بندی دیویی: ۳۳۲/۰۲۴۰۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۰۱۴۵



«شرط بندی روی اسب بازنده»

- نویسنده: رابرت کیوساکی ● مترجم: عفت عالی مراد خرم آباد ● ناشر: انتشارات طاهریان
 - نوبت چاپ: اول ● سال چاپ: ۱۴۰۱ ● تیراژ: ۱۰۰ جلد ● قیمت: ۱۸۰/۰۰۰ تومان
 - تایپ، صفحه بندی و طرح جلد: آرزو خسروپور ● چاپ: اسلامی
 - شابک: ۴-۲۷۳-۲۸۴-۶۲۲-۹۷۸ ● شابک الکترونیک: ۱-۲۷۴-۲۸۴-۶۲۲-۹۷۸
-
- آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک ۲۶۶، طبقه چهارم، واحد ۱۱
 تلفن: ۶۶۹۷۰۷۶۷-۶۶۹۲۳۳۳-۶۶۴۹۲۳۳۳ تلفکس: ۶۶۹۷۴۱۵۲ www.Taherianpress.com
- با تشکر از همراهی هوشمندانه شما خواننده محترم، به اطلاع می‌رساند برای بهره‌گیری از تسهیلات و خدمات نوین حمایتی انتشارات طاهریان و همچنین شرکت در قرعه‌کشی خوانندگان ویژه مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً عدد ۱ را به شماره ۱۰۰۷۰۸۷ ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

فهرست

- بخش ۱: طرح‌ریزی یک دوره جدید..... ۱۵
- بخش ۲: بزرگ‌ترین اشتباه آموزش و پرورش..... ۳۹
- بخش ۳: وقتی بزرگ‌شده می‌خواهی چه‌کاره شوی؟..... ۵۷
- بخش ۴: فرزند من عملکرد موفقی دارد..... ۷۳
- بخش ۵: دستمزد من کجا است؟..... ۱۱۷
- بخش ۶: اگر تمام پاسخ‌های درست را می‌دانم، پس چرا نمی‌توانم فکر کنم؟..... ۱۴۱
- بخش ۷: پول منحوس است..... ۱۵۳
- بخش ۸: امنیت مالی چیست؟..... ۱۶۷
- بخش ۹: چه کسی می‌گوید زنان جنسیت ضعیف‌تری دارند؟..... ۱۸۱
- بخش ۱۰: به مردم آموزش می‌دهند که مانند طوطی‌ها تقلید کنند..... ۲۰۳
- بخش ۱۱: زمانی که اشتباه کرده درست است..... ۲۲۹
- بخش ۱۲: خداوند افراد را احمق نمی‌آفریند..... ۲۴۹

- بخش ۱۳: چرا بیشتر افراد فقیر می‌میرند؟..... ۲۶۳
- بخش ۱۴: چگونه افراد ثروتمند می‌توانند فقیر باشند؟..... ۲۷۳
- بخش ۱۵: وقتی که جواب $1+1$ همیشه ۲ نمی‌شود..... ۲۸۱
- بخش ۱۶: اینها معلم نیستند..... ۲۹۳
- بخش ۱۷: شجاعت تغییر..... ۳۰۱
- بخش ۱۸: عامل واپاکونونکی..... ۳۱۳
- بخش ۱۹: چگونه با بودجه‌اندک ثروتمند شویم؟..... ۳۳۱
- بخش ۲۰: من مستحق افزایش حقوق هستم..... ۳۴۷
- بخش ۲۱: چه کسی باعث فقر می‌شود؟..... ۳۶۹
- بخش ۲۲: فراموش کردن درس‌هایی که مانع شما می‌شوند..... ۳۸۹
- بخش ۲۳: اگر می‌توانستم مدارس را تغییر دهم..... ۴۰۳
- بخش ۲۴: آیا باید فرزندم را به مدرسه بفرستم؟..... ۴۲۱
- بخش ۲۵: به کودکان چه بگوییم؟..... ۴۴۱

آنچه خوانندگان در مورد این کتاب می‌گویند:

«الهام‌بخش‌ترین کتابی است که تاکنون نوشته شده است! این کتاب به من کمک کرد تا شغلی عالی پیدا کنم و الهام‌بخش من شد تا تغییرات لازم را اعمال کنم. من می‌خواهم بیشتر بیاموزم!»
«طراح گرافیک»

«آن را در یک کتابفروشی دیدم، حدس زدم که: «این همان کتابی است که فکرش را می‌کردم.» با مطالب آن موافقم!! من برای پسر ۱۴ ساله‌ام چیزهای بهتری می‌خواهم. من می‌خواهم او چیزی یاد بگیرد، می‌خواهم خودم هم چیزهایی یاد بگیرم.»
«مادر»

«معرکه است. براساس تجربه واقعی زندگی نوشته شده است. سبک نوشتاری آن قابل درک است. و از مفاهیمی مرتبط و کاربردی استفاده شده است.»

«مدیر بازاریابی شبکه‌ای یا امور مشتریان»

«این کتاب به مانند طلا ارزشمند است.»

«مقصودی بار»

«با خواندن این کتاب چیزهای زیادی فراگرفتم و اکنون به جای حفظ کردن به یادگیری علاقه دارم.»

«فارغ‌التحصیل از مدرسه»

«تبریک می‌گویم! بالاخره یک نفر مشکلات آموزش و پرورش را بیان کرد و برنامه‌ای مثبت برای رفع مشکلات آن داشت.»

«مشاور فناوری اطلاعات»

کتاب فوق‌العاده‌ای است، متشکرم که آن را نوشته‌اید. کتاب آنچه را که مدت‌ها به آن فکر می‌کردم در قالب کلمات بیان می‌کند. امسال آخرین سال تدریس در «سیستم» خواهد بود. راه دیگری وجود دارد و من باید بگویم با همه سخنان شما موافقم. باز هم تشکر می‌کنم.

«معلم مدرسه»

«این کتاب توضیح می‌دهد که چرا اوضاع جهان این‌گونه است.»

«وکیل دادگستری»

«من دوست دارم همه دانشجویان قبل از ثبت‌نام در دانشگاه این کتاب را بخوانند.»

«مالک رستوران و توسعه‌دهنده زمین»

«با خواندن این کتاب، هر آنچه که در زندگی کاری خود دیده‌ام و تجربه کرده‌ام، بالاخره روشن و قابل فهم شدند! رابرت به من امید بخشیده است و با صدای شیپور ماندنی روحم را برای عمل فرامی‌خواند. اینها ذهن را مشغول می‌کنند و من می‌خواهم چیزهای بیشتری بدانم.

«هیدروژنولوژیست»

«سرانجام کسی حقیقت سیستم آموزشی فعلی را کشف کرده است. کتاب بعدی چه زمانی منتشر می‌شود؟»

«دانشجو»

«به عنوان والد چهار فرزند و مربی مهد کودک، نمی‌توانستم باور کنم که اظهارات کتاب چقدر درست هستند و فقط تعجب می‌کنم که چرا نمی‌توانم آن را ببینم، شاید من یک محصول عالی از سیستم باشم. ...»

«معلم مدرسه»

«هنگام خواندن کتاب عصبانی، ناراحت و هیجان‌زده شدم و باعث شد که در پایان بخوام بیشتر بدانم.»

«مالک کسب‌وکار کوچک»

«بیان عالی بخش اعظم تجربه من در طول ۳۰ سال تدریس.»

«خرده‌فروش یا معلم»

«من با بسیاری از معلمان فرزندانم بر سر سیستم و مطالبی که در آن تدریس می‌شود در طول سالیان متمادی دچار اختلاف شده‌ام. نویسنده در کتاب خود بر آنچه که سال‌ها من می‌گویم تأیید کرده است. کتابی افسانه‌ای است.»

«برنامه‌ریز مالی»

«کتابی بسیار روشنگر و همسو با طرز تفکر ما نسبت به طیف وسیعی از موضوعاتی است که در طی چند سال گذشته در حال توسعه بوده است.»

«زوج متاهل و معلم»

تشکر و قدردانی

بدون حمایت محبت آمیز و سخاوتمندانه هزاران فارغ التحصیلی که به کار ما اعتماد دارند نوشتن این کتاب امکان پذیر نبود، فارغ التحصیلانی که در آموزش مداوم خود سرمایه گذاری می کنند، وقت خود را برای کمک به دیگران در کلاس ها صرف می کنند، دوره های ما را به خانواده، دوستان و همکاران تجاری خود توصیه می کنند، و تمام تلاش خود را می کنند تا دنیای بهتری را برای کودکان باقی بگذارند.

افراد بی شماری، اثر ما را ممکن ساخته اند، اما من به ویژه می خواهم از افراد زیر بخاطر حمایت مستقیم حرفه ای و مالی شان از این اثر تشکر کنم: دارل و راشل مولیس، دوایت و مرل اونیل، مایک و جودی سالنک، جیمی دانفورث و جولی بلدن، بیل و لیندا مک کارلی، بتی پیرس و جان کوک، وینس و یاو بتار، ایان و لیا شیکد، دنیس کوونی، جیمز کالدول و لیانا دیستفانو، پیتر جانسون، دایان مک کان و رابرت ماتئو، استن و جین جردن، ایرین شونفلد و مایک هیلی، راسا وار، لینت و ببی و ایان دمپستر، لورا همفریس، گری کلمنتس و لوسی والتر، پاتریشیا رید، ایدویا تورس، لیال جونز، گراهام هاروی، بئو بوردت و سو سللیبا، جان و لیز گیلبرت گارنت، هری باروهس، دایان فیلیپنکو، ایلین داروین، ژاکلین سنو، نانسی بیخور و کاترینا راجرز، برایان و آن بیلر، جوئل سیدن، کیت و نانسی کانینگهام، پاول و وندی باکینگهام، مارگارت رایت و فلویید گیس، دورتا ماسا، کارول مارو، جودیت اورلوف، کن و جین ویندن، کیت کمپل، برژ بلانتون - اسمیت

و دونا سامرز، هدر و داگ جانسون، سوئدی ساندرز، جان و بانی دین، مری نوین، بابی دیپورتر و جو چاپون.

با تشکر از معلمان دیگر: بلیر و ایلین سینگر؛ کریستینا اسپایسر، پائولین کاتز؛ وین و لین مورگان؛ برندان و آنی نیکولز؛ دومینیک و مارا لیون؛ برندا ساندرز و لیان لیمر؛ تونی فوگارتی.

با تشکر از معلمانی که الهام‌بخش من بوده‌اند: دکتر آ. باکمینستر فولر، مارشال توربر، آنتونی رابینز، دکتر آ. نورتون، سوندرا ری، لندون کارتر، مارسیا مارتین، رندی مک‌نامارا، رابرت پانته، روتس، جنی کای و آلن رایت، ماریان هاگن، لارنس وست و جین تیلور-وست.

با تشکر از لاریسون کلارک، به خاطر اینکه بهترین دوست و رفیقم بوده است.

با تشکر از پدر و مادرم، رالف و مارجوری کیوساکی و والدین همسرم کیم، ویلیام و وینی مایر، به دلیل اینکه الگوهای خوبی برای ازدواج و خانواده هستند و به ما امکان دادند تا با عشق، راهنمایی و آزادی رشد کنیم.

با تشکر از آقای دی. سی. کوردوا که شریک من در زندگی کاری‌ام بود و به عنوان بهترین شریک تجاری می‌توانستم هر چیزی از او درخواست کنم.

با تشکر از مرچی ترود کالینز، زیرا بدون حمایت او نوشتن این کتاب امکان‌پذیر نبود.

با تشکر از هال زینا بنت، که مهارت‌های ویراستاری‌اش به من اجازه داده است تا پیام خود را به درستی منتقل کنم.

و با تشکر از همسرم، کیم، که مکمل زندگی‌ام است.

مقدمه

زمان آن فرارسیده است که جامعه و به ویژه سیستم آموزشی ما، به بازی برنده‌ها و بازنده‌ها در ذهن و قلب و آینده مالی فرزندانمان پایان دهد. در طی سال‌های تحصیلی خود، بیشتر ما تحت یک سیستم آموزشی نبوده‌ایم، بلکه در معرض یک سیستم پاکسازی قرار گرفته‌ایم و این وضعیت سیستم متاسفانه تا به امروز هم ادامه دارد. این سیستم به جای اینکه به ما کمک کند تا بهترین‌ها را در یکایک ما توسعه دهد، بلکه ما را در برابر یکدیگر در مبارزهای غم‌انگیز قرار داده است که در آن تنها کسانی زنده مانده‌اند که سیستم آن‌ها را «شایسته‌ترین» فرد تعریف می‌کند. در این سیستم کمتر از ۱۵ درصد از ما به عنوان برنده تعریف می‌شویم. بقیه ما با احساس تحقیرآمیز کاهش ارزش در خودمان مواجه هستیم.

بسیاری از ما به جای اینکه با اطمینان از یادگیری مهارت‌های لازم برای انجام کارهای خوب در زندگی، مدرسه را ترک کنیم، عاجز و لطمه خورده فارغ‌التحصیل شده‌ایم. بدتر از آن، بسیاری از ما به طرز شرم‌آوری برای چالش‌هایی که در دنیای بزرگسالان با آن مواجه می‌شویم، آماده نیستیم. آیا می‌خواهیم این الگو را فرزندانمان و نسل‌های بعد از آن‌ها هم ادامه بدهند؟

در این بازی برنده‌ها و بازنده‌ها که در آن فرو رفته‌ایم، حتی به اصطلاح برنده‌ها نیز در نهایت شکست می‌خورند، زیرا در نهایت در جامعه‌ای وارد می‌شویم که تنها بخش کوچکی از پتانسیل‌های انسانی ما کشف شده یا استفاده می‌شود. هزینه آن از نظر فشار مالی، بهره‌وری پایین، جرم و

جنایت، تنش عاطفی، و تضعیف مداوم رضایت شخصی برای همه ما غیرقابل سنجش است.

این سیستم آنقدر مخرب است که آدمی را تحریک می‌کند تا درصدد مقایسه آن با تجارب جنگی برآید. در قسمتی از کتاب «تسلط بر هنر جنگ»^۱، ترجمه و تفسیر جیمز کلیری از اثر کلاسیک سان تزو^۲، می‌خوانیم:

هنگامی که بسیاری از افراد را کشته می‌یابید،

در غم و اندوه فقدان آن‌ها گریه می‌کنید.

وقتی در جنگ پیروز می‌شوید،

با همان جامعه عزا جشن می‌گیرید.

اکنون برای بسیاری از نسل‌ها، با جامعه عزا جشن می‌گیریم و زمان تغییر فرارسیده است. این تغییر می‌تواند در درون هر یک از ما آغاز شود. می‌توانیم هم عادات ناتوان‌کننده غلبه بر خودمان و هم شیوه‌های تفکری را که به ما آموخته‌اند، فراموش کنیم. در این فرایند، از موفقیت در زندگیمان لذت خواهیم برد و به جوانان خود الگوهایی را ارائه خواهیم داد که برای رسیدن به موفقیت در دوران بزرگسالی نیاز دارند.

آگاهی فزاینده ما از آنچه که برای خودمان اتفاق افتاده است، و آنچه که باید برای غلبه بر آسیب‌های وارده توسط سیستم آموزشی انجام دهیم، در کل جامعه نفوذ خواهد کرد. اگر از پس کار دیگری بر نمی‌آییم، می‌توانیم با غلبه بر ضررهای خود بر جهان تأثیر بگذاریم. موفقیتی که پس از آن

¹ *Mastering the Art of War*

² *Sun Tzu*

برخوردار خواهیم شد می‌تواند به طور کلی تأثیر عمده‌ای بر جامعه و به ویژه بر سیستم آموزشی ما داشته باشد.

با این حال، آنهایی که مستقیماً با خود سیستم آموزشی کار می‌کنند یعنی والدین، معلمان، مدیران، داوطلبان، متولیان امر و غیره، مسئولیت ویژه‌ای دارند. ما می‌توانیم در داخل سیستم تغییراتی ایجاد کنیم که به نسل‌های آینده کمک می‌کنند تا خود را بیشتر بشناسند. می‌توانیم به آن‌ها کمک کنیم تا مواهب ذاتی خود را توسعه بدهند و بتوانند یک بار برای همیشه چرخه مرگبار برنده‌ها و بازنده‌ها را بشکنند.

هدف این کتاب آشکارسازی این موضوع است که چگونه سیستم آموزشی به طور جداگانه بر هر یک از ما تأثیر گذاشته است و چگونه بر جوانان امروزی تأثیر می‌گذارد. قرار است آشکار شود که چرا تغییر خودمان و تغییر سیستم دشوار بوده است و اکنون چه کاری می‌توانیم انجام دهیم تا هر دو را تنها با اندکی تلاش تغییر دهیم.

در این کتاب خواهید فهمید که تمرکز بر پول است. این تمرکز اساسی است. در جامعه ما شناخت پول کاملاً ضروری است. بدون این دانش اولیه، هر چیز دیگری که ممکن است در مدارس خود آموزش دهیم، دست کم گرفته می‌شود. با توجه به ساختار جامعه مدرن، غفلت از این اطلاعات با بی‌توجهی نسبت به آموزش مهارت‌های کشاورزی در یک جامعه منحصراً کشاورزی قابل مقایسه است.

به باور من اولین وظیفه هر جامعه‌ای آموختن مهارت‌های اساسی لازم به مردمانش است تا شهروندانی موفق، شاد و تاثیرگذار بشوند. با قضاوت بر اساس آنچه که مشاهده کرده‌ام، سیستم آموزشی ما راه درازی در پیش دارد تا بتوانیم به آن نمره قبولی بدهیم. در بیشتر مدارس، دانش‌آموزان

می‌توانند در طول دوازده سال، شانزده سال یا بیشتر سال‌های تحصیلی نمره «الف» را مستقیماً بگیرند، با این حال نسبت به آن مهارت‌های پول‌محوری که برای بقا و شکوفایی در جامعه نیاز داریم، آن‌ها حتی شناختی اولیه هم ندارند. به‌علاوه، اگر بخواهیم جامعه‌ای ایجاد کنیم که مطابق با آرمان‌های نیاکان ما باشد، آن‌ها مهارت‌های همکاری و حسن‌تفاهم لازم را ندارند.

به عنوان افراد بزرگتر، وظیفه ما دو چیز است: اول، غلبه بر ضررهایی که تجربه آموزشی‌مان بر ما وارد کرده است؛ و دوم اینکه هر کدام از ما هر کاری که از دستش برمی‌آید انجام دهد تا سیستم آموزشی را تغییر دهیم که برای نسل‌های جوان سودمند باشد. من معتقدم همه ما طرفدار موفقیت بیشتر در زندگی‌مان و بچه‌های شادتر در اطرافمان هستیم. معتقدم که همه ما طرفدار ایجاد جامعه‌ای هستیم که مشتاق یادگیری مادام‌العمر باشد. طرفدار هر فردی هستیم که با عالی‌ترین قابلیت‌های خود زندگی می‌کند. طرفدار رفاه اقتصادی برای بیش از چند نفر اندک هستیم. من طرفدار کاهش جنایت و فقر هستم، زیرا آن‌ها با یکدیگر مرتبط هستند. من طرفدار حفظ محیط زیست سیاره خود هستم. من طرفدار صلح هستم. این آرمان‌ها رسالت این کتاب را توصیف می‌کنند، مأموریتی که با آموزش آغاز می‌شود یعنی آموزش خود ما و همچنین آموزش نسل‌های بعدی ما. شروع کنیم. و این بار با روشی صحیح دست به کار شویم.

بخش ۱

طرح ریزی یک دوره جدید

همه افراد از دوران کودکی تحت تاثیر فرهنگ هیپنوتیزم می‌شوند که در آن رشد کرده‌اند. وظیفه اصلی ما در دوران بزرگسالی، هیپنوتیزم‌زدایی و روشنگری است.

«ویلیس هارمن و هوارد رینگولد»

بیایید لحظه‌ای وانمود کنیم که می‌توانیم به ۲۰۰ سال آینده سفر کنیم. و در زمان آینده در انجمنی پا می‌گذاریم که در آن گردهمایی بزرگی از دانشمندان در حال بحث و گفتگو درباره دوره‌ای از تاریخ به نام قرن بیستم هستند. قرن بیستم دورانی بوده است که روزها این مردان و زنان دانش‌آموخته را درگیر خود کرده است.

آن‌ها ساعت‌ها در کنار هم به مطالعه و بررسی می‌پردازند. محفظه‌های محتوی آثار تاریخی و فرهنگی باز شده و مورد بررسی قرار گرفته شده‌اند. همه این افراد نوارهای ویدئویی را تماشا کرده‌اند و آثار هنری، اسناد و ادبیات این دوره را بررسی کرده‌اند. در حالی که بدون هیچ

اقدام و فکری در یک سالن بزرگ نشسته بودند، یکی از محققان برمی‌خیزد و رو به دیگران می‌گوید:

«خب، تمام مطالعات قرن بیستم بسیار روشن‌گر بوده است، اما من سردرگم شده‌ام.»

رئیس جلسه می‌پرسد: «چرا اینقدر سردرگم شده‌اید؟»

«آیا نتیجه‌ای که من از شواهد ارائه شده در این مطالعات می‌گیرم ممکن است درست باشد؟ آیا درست است که در آن سال‌های آشفتگی عظیم اقتصادی، در دهه ۱۹۹۰ میلادی، سیستم آموزشی به کلی از تغییر خودداری کرده است، و به طرز نکبت‌باری نتوانسته نیازهای زمانه را برآورده کند؟ با توجه به این حجم از شواهد، به نظرم آموزش‌وپرورش در تنها کاری که باید انجام می‌داده است تا وجود خود را در جامعه توجیه کند، شکست خورده است؛ و در پاسخگویی به زمانه خود ناموفق بوده است. در فراهم کردن اطلاعات و مهارت‌های مورد نیاز مردم برای مقابله موثر با مشکلات زمانه‌شان ناموفق بوده است.»

سایر محققان به آرامی و با اندوه به نشانه تایید سرشان را تکان می‌دهند.

آن محقق در ادامه می‌گوید: «و جامعه آن‌ها در آموزش مردم خود درباره اصول پول ناموفق بوده است، در حالی که اصول پول کاملاً برای بقا و تداوم در سیستمشان ضروری بوده است! آن‌ها فقط به مردم خود آموزش می‌داده‌اند تا به خاطر مشاغلی تخصصی تحصیل کنند که بعدها منسوخ شده‌اند. چرا، این موضوع به مانند یک جامعه شکار و جامعه باستانی است که نمی‌تواند به مردم خود بیاموزد که کجا

به دنبال گیاهانی بگردند تا آنها را بتوانند پرورش دهند یا چگونه پرندگان شکار و سایر حیوانات را ردیابی کنند تا گوشت مورد نیازشان را تامین کنند!»

باز هم واکنش سایرین فقط سر تکان دادن‌های آرام بود. «اگر سیستم آموزش و پرورش درباره امور مالی، اعتباری و سرمایه‌گذاری به مردم آموزش نداده است، پس چه کسی این کار را انجام می‌دهد؟»

محقق دیگری که این موضوع را به دقت بررسی کرده است، به سادگی پاسخ می‌دهد: «بانک‌ها و سایر مؤسسات مالی این کار را انجام می‌دهاند.»

محقق اولی در کمال ناباوری سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: «یعنی همان افرادی که از اشتباهات و ناآگاهی این افراد سود می‌برده‌اند مربی آنها نیز بوده‌اند؟»

دوباره سرها به نشانه تایید تکان می‌خورند. و همین مؤسسات، که خود مستقیماً مسئول رکود اقتصادی بوده‌اند و بسیاری از آنها در این فرآیند شکست خورده‌اند، و شاید هم افراد کلیدی را جهت مسئولیت آموزش سایر مردم در مورد استقراض، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز را آنها تعیین می‌کرده‌اند؟»

محققان در میان خود صحبت می‌کنند و متفق‌القول می‌گویند که واقعاً چنین بوده است. نجوهای اعتراض در اتاق ادامه دارد و همگی یک صدا می‌گویند که چقدر این مسئله باورنکردنی به نظر می‌رسد.

یکی خاطرنشان می‌کند: «احتمالاً این کار مثل این بوده است که می‌خواستند با آن‌ها به مانند گوشت قربانی رفتار کنند.» زنی که کنارش نشسته، اضافه می‌کند که: «یا کوری عصاکش کور دیگری شود.»

فرد دیگری می‌گوید: «یا شاید هم ترکیبی از هر دو حالت.» محققان آرام می‌خندند، اما با این وجود کاملاً از پیامدهای غم انگیز این مکاشفات آگاه هستند.

پس از مکثی طولانی، محقق اولی با نگاهی متحیر به گروه خیره می‌شود. و می‌گوید: «چیزی که برای من غیرقابل تصورتر است، این است که مریدان این دوره در واقع کودکان خردسال را به خاطر اشتباهات صادقانه‌شان تنبیه می‌کرده‌اند. و مردم هم با این موضوع کنار می‌آمدند، آیا واقعاً ممکن است که آن‌ها نمی‌دانستند که اصول اساسی یادگیری بشری را نقض می‌کنند؟» سکوت سنگینی در اتاق حکمفرما می‌شود. همگی به خوبی می‌دانستند که این مسئله دقیقاً همان چیزی است که اتفاق افتاده بود. آن‌ها با تنبیه جوانان به خاطر اشتباهات صادقانه‌ای که برای یادگیری بسیار حیاتی هستند، اساساً در آن دوران و فرهنگ درهای فرصت‌های آتی را به روی همه می‌بستند و مزایای یک زندگی موفق و شاد را از آنان سلب می‌کردند. سکوتی که بر جمعیت حاکم می‌شود، نشان‌دهنده حیرت و بهت حاضران است.

یکی با توجه به غلیان احساساتی که در اتاق حاکم است، می‌گوید: «خدای من. آن‌ها باید بربر بوده باشند!»

متأسفانه این تمثیل کوتاه از آینده واقعیتی را نشان می‌دهد که امروزه در سراسر جهان مدرن در حال وقوع است. این تمثیل حقیقتی را به تصویر می‌کشد که من و شما و تک تک عزیزانمان در حال حاضر با آن مواجه هستیم. تک تک ما که زندگی‌شان کمتر از آن چیزی است که می‌خواهیم باشد، با کابوس بیان شده در این داستان زندگی می‌کنیم. این حقیقت کابوسی است که نه به دلیل کمبود توانایی‌مان بلکه بواسطه سیستم آموزشی ایجاد شده است که توسط جامعه ما حمایت می‌شود و به ما یاد داده نشده است که چگونه موفق شویم بلکه چگونه شکست خوردن را به ما یاد داده شده است.

تیل اعتراف می‌کند که این مسئله تصویری تلخ است. اما من عمداً آن را به این شیوه دراماتیک بیان کردم تا همه را نسبت به حقایق آگاه کنم و به آن‌ها فرصتی بدهم تا کاری را که می‌توانند انجام دهند، از همین الان شروع کنند، تا مسیر تاریخ را تغییر دهند و همه باید اول از خودشان شروع کنند.

حالا که از اخبار بد مطلع شدید بگذارید اخبار خوب را هم به شما بگویم. اخبار خوب این است که با خواندن این کتاب و تداوم زندگی‌تان با توجه به اصولی که در اینجا متوجه خواهید شد، می‌توانید آسیب‌هایی را خنثی کنید که از قبل به شما وارد شده است. در لابه‌لای صفحات این کتاب آنچه را که دیگران قبل از شما کشف کرده‌اند، متوجه خواهید شد و با عمل به آن می‌توانید زندگی مطلوب و خوشایندی را بسازید که همیشه آرزوی شما را داشته‌اید تا روزی بتوانید خود و عزیزانتان از آن لذت ببرید.

این کتاب از برخی از حقایق بسیار اساسی پرده برمی‌دارد که در زندگی همه ما پنهان می‌شوند. در لابه‌لای صفحات این کتاب شما درمی‌یابید که چرا بسیاری از محدودیت‌هایی که گمان می‌کردید حقایق زندگی هستند، در واقع چنین نیستند. خواهید فهمید که بسیاری از ناامیدی‌ها و سرخوردگی‌هایی که ممکن است در زندگی خود تجربه کرده باشید، نتیجه کاستی‌های شخصی شما نیستند. بلکه، آن‌ها کاستی‌های سیستم آموزشی هستند که نقشه زندگی موفق را به شما وعده داده‌اند اما در واقع درست برعکس عمل کرده است.

اما اشتباه برداشت نکنید. این کتاب حاوی اخبار بد نیست. مهمتر از همه، در لابه‌لای صفحات این کتاب نقشه کاملاً جدیدی خواهید یافت، نقشه‌ای که به شما امکان می‌دهد تا مسیر جدیدی را ترسیم کنید و در ورای رویاهای فراتر از ذهنتان به ثروت و شادی دست یابید.

نهادینه کردن بذره‌های شکست در ذهن کودکان

بذره‌های شکست خیلی زود در زندگی ما نهادینه می‌شوند. در اغلب موارد به شکل عباراتی ظاهر نمی‌شوند تا از سوی اندک افرادی از بین ما مورد انتقاد قرار بگیرند:

«عملکرد موفقی داشته باشید.»

«همان‌طور که به شما گفته شده کار را انجام دهید.»

«نه شما در اشتباهید.»

«این پاسخ درست است.»

«اشتباه نکنید.»

«اگر در مدرسه عملکرد خوبی داشته باشید، مطمئناً در زندگی موفق خواهید شد.»

در نقش کودکی خردسال، شما که می‌خواستید مورد رضایت قرار بگیرید، با وظیفه‌شناسی واکنش نشان داده‌اید. و در اعماق خاک حاصلخیز معصومیتتان بذره‌های بزرگترین استعداد نهانی شما را که از بدو تولد به ارث برده‌اید و منتظر آفتاب و باران و باغبانانی بوده‌اید که با جوانه زدن آن‌ها را پرورش داده و توسعه دهند. اما سی سال بعد، فقط چند دانه نادر شکوفا شده بودند. بسیاری از دانه‌ها پژمرده شده و مردند، در اعماق درون پوسیده شدند و فقط خشم، سرگشتگی و درد را به دنیا تزریق کردند. و زندگی با گذشت هر سال سخت‌تر شد.

چرا؟

پاسخ این سوال را نه با نگاهی دقیق به چیزی که در مدرسه یاد گرفته‌ایم، بلکه در برنامه آموزشی پنهانی که خیلی خوب یاد گرفته‌ایم، می‌یابیم. در سال‌های بعدی زندگی، مدت‌ها پس از ترک مدرسه، به تدریج متوجه می‌شویم که برخی از آن بذره‌های حساس و اولیه پتانسیل ما به نوعی به ویروس‌های همه‌گیر خودتخریبی تبدیل شده‌اند که علائم کمرشکن آن همه زندگی ما را تحت تأثیر قرار داده است. ما در میان طاعون خودتخریبی زندگی می‌کنیم که اگر بیدار نشویم و یاد نگیریم که چگونه خود را نجات دهیم، شکست خود را تضمین خواهیم کرد.

ترجیح می‌دهیم که باور کنیم که آموزش و پرورش، زندگی ما را آسان‌تر می‌کند. برای چندین نفر این روش موثر است. اما برای افراد بیشتری،

این گونه اتفاق نمی‌افتد. به ما آموزش داده شده است که اگر افراد در مدرسه عملکرد خوبی داشته باشند، در زندگی نیز موفق خواهند شد. طنز تلخ این است که چیزی که در مدرسه به ما آموزش داده می‌شود در واقع می‌تواند ظرفیت ذاتی ما را برای دستیابی به امنیت مالی و شادی کاهش دهد.

بیشتر افراد جامعه ما درآمد کمتری دارند، به اهداف کمتری دست می‌یابند و در جستجوی شادی درمانده شده‌اند، نه به این دلیل که دانش‌آموزان ضعیفی بوده‌اند، بلکه به این دلیل که دانش‌آموزان خوب و زرنگی بوده‌اند. سیستم آموزشی ما به افراد یاد می‌دهد که در آینده شکست بخورند، حتی کسانی که با مدارج بالاتری فارغ‌التحصیل شده‌اند به این طاعون سیاه دچار می‌شوند. با این حال، بزرگترین عدم موفقیت سیستم آموزشی این است که اغلب افرادی را که باید بیشترین سود را از آن ببرند یعنی دانش‌آموزان به اصطلاح «تنبل» را طرد می‌کند.

می‌دانم که آنچه که می‌گویم در تضاد با آن چیزی است که بیشتر ما دوست داریم فکر کنیم که حقایق در جامعه تغییرناپذیر هستند. بسیاری می‌پرسند که چگونه ممکن است موفقیت در مدرسه منجر به زندگی توام با شکست می‌شود؟ و چرا اغلب دانش‌آموزان «تنبل» قربانی می‌شوند؟

برای پاسخ به این سؤالات، باید گذشت زمان را مدنظر قرار دهیم. انعکاس چیزی که در مدرسه به ما آموزش داده می‌شود تا حدود ۳۵ سالگی و تقریباً ۲۰ سال پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان، در زندگی فرد ظاهر می‌شود. فرقی نمی‌کند که شما دانش‌آموز ممتازی باشید یا دانش‌آموزی ضعیف باشید. حتی مهم نیست که به مدرسه خصوصی یا

دولتی، کالج محلی یا آیوی لیگ بروید. و فرقی هم نمی‌کند که از مقطع دبیرستان ترک تحصیل کرده باشید یا یک سری مدرک دکترا از معتبرترین دانشگاه تحصیلات تکمیلی جهان اخذ کرده باشید. مدت‌ها پس از پایان مدرسه، ویروس‌های بی‌علامت و نامحسوس آموزش مدرن تقریباً همه جوانب زندگی شما را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

تأثیرات منفی به موجب سیستم مدرسه‌ای ایجاد می‌شود که برای خدمت به عصر ارضی تأسیس شده است، یا خدمت به آنچه که نویسنده معروف الوین تافلر آن را «موج اول» نامیده است. با این حال این روش‌ها جهت جامعه‌ای باثبات و با تغییرات تدریجی، و برای افرادی با میانگین عمر حدود ۴۰ سال، طراحی شده است، نه برای افرادی با میانگین طول عمر امروزی که عملاً دو برابر شده است. و برای پاسخگویی به نیازهای خانواده‌های کشاورزان طراحی شده است: مدرسه در اواسط بعد از ظهر تعطیل می‌شد تا بچه‌ها بتوانند عصرها در کارهای مزرعه کمک کنند و در ماه‌های تابستان نیز که کار در مزرعه خانوادگی در اوج خود بود مدرسه‌ها تعطیل بودند. این واقعیت که مدارس ما هنوز به این برنامه‌های قدیمی پایبند هستند، و کودکان را ساعاتی قبل از اینکه والدینشان از سر کار برگردند از کلاس‌ها روانه می‌کنند، و در ماه‌های تابستان که نظارت کمی از سوی بزرگسالان وجود دارد یا اصلاً نظارتی نمی‌شود، آن‌ها را آزاد می‌گذارند، تنها یک حوزه را توصیف می‌کند که مدارس در پاسخگویی به زمان و نیازهای متغیر جامعه ما با شکست مواجه شده است. نتیجه آن جامعه‌ای از

همسالان است که در آن کودکانی سایر کودکان را بزرگ می‌کنند، و زندگی آن‌ها عاری از خرد و تجربه بزرگترهای دلسوز است. این پایبندی خودسرانه به دنیای گذشته تنها نشانه‌ای از اشتباه در آموزش عمومی است. جهان از قرن نوزدهم به‌طور چشمگیری تغییر کرده است، اما سیستم آموزشی ما پیشرفتی نکرده است.

چگونه مدارس خود را بسنجیم؟

ما نمی‌توانیم مدارس خود را بر اساس موفقیت‌ها و شکست‌هایمان در سال‌های حضورمان در مدرسه تا روز فارغ‌التحصیلی درجه‌بندی کنیم. در عوض، باید به تدریج با توجه به دستاوردهای زندگی خود آن‌ها را ارزیابی کنیم. باید بپرسیم که: «تحصیلاتم چگونه به من کمک کرده تا زندگی‌ام را بگذرانم؟ آیا می‌توانم با احساسی حاکی از موفقیت و افتخار به گذشته نگاه کنم؟ آیا می‌توانم صادقانه بگویم که تحصیلاتم به من کمک کرده تا زندگی‌ام را به بهترین شکل سپری کنم؟ آیا چگونگی تبدیل دنیا به مکانی بهتر را به من می‌آموزد؟ آیا زندگی‌ام را صرف شغلی کرده‌ام که از آن لذت می‌بردم؟ آیا آنقدر پول کسب کرده‌ام که برای خودم و خانواده‌ام زندگی خوبی فراهم کنم؟ آیا تحصیلات به من مهارت‌هایی آموخته که واقعاً به من کمک کرده باشد تا از کیفیت عالی زندگی لذت ببرم؟» اگر شما فردی شبیه به اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه امروزی ما باشید، پاسخ این سوالات را مبهم و نگران‌کننده

خواهید یافت. و بدون شک متوجه خواهید شد که طبق این استانداردهای قضاوت شده، مدارس ما با شکست ناگوار و تلخی درگیر هستند. در حالی که افراد زیادی از استاندارد بالاتر زندگی برخوردار هستند، افراد زیادی نیز از لحاظ اقتصادی و شغلی در رنج هستند. با قضاوت بر اساس روند کنونی، و با افزایش تعداد بیکاران و بی‌خانمان‌ها در سراسر کشور، با افرادی روبرو هستیم که به نوعی با کمک دولتی زندگی می‌کنند و به سختی زنده می‌مانند. بیشتر افراد با رویاهای نامتناسب یا برآورده نشده زندگی می‌کنند. و ریشه‌ی همه‌ی آن‌ها روش‌های قدیمی سیستم آموزشی است که مانند سرطان، به آرامی به جان چیزی افتاده است که باید روزی وعده‌ی وسیع و نامحدود توانایی بشریت باشد. سیستم آموزشی ما بذره‌های شکست، ناامیدی و فاجعه مالی را در جامعه کاشته است که مانع نزدیک شدن بیشتر افراد برای دستیابی به توانایی واقعی‌شان می‌شود. روش‌های قدیمی که تحت عنوان آموزش در اوایل زندگی ما به کار برده می‌شوند، در عمل، دوران بزرگسالی ناخوشایندی را تضمین می‌کنند.

بذره‌های موفقیت محدود یا حتی شکست، هر روز در ذهن کودکان ما کاشته می‌شوند. و بچه‌های ما با آن آشنا هستند. آن‌ها هر روز بین آنچه که در مدرسه به آن‌ها آموزش داده می‌شود و آنچه که در زندگی واقعی می‌بینند تضاد را تجربه می‌کنند. چرا درآمد مدونا هنرمند معروف ۲۰ میلیون دلار در سال و درآمد یک معلم تحصیل کرده فقط ۲۵۰۰۰ دلار است؟ به این تناقضات آشکار نگاه می‌کنیم و فوراً می‌فهمیم که در مورد آنچه که به ما آموزش داده می‌شود چیزهایی درست نیستند. ما از

باور این افسانه که راه موفقیت، آموزش است، دست می‌کشیم و جوانانی که امید آینده هستند، ناخواسته حرمتشان نسبت به مدرسه کمرنگ می‌شود. آن‌ها دست از تلاش برداشته و یا ترک تحصیل می‌کنند. حداقل از نظر آن کسی که بیشترین پاداش و دستمزد مالی را کسب می‌کند، مدرسه رفتن مطمئناً اتلاف وقت به نظر می‌رسد.

در حال حاضر امیدوارم که شما سؤالات موشکافانه‌ای بپرسید مانند: «اثرات منفی سیستم آموزشی شکست خورده ما در درازمدت چیست؟ و چگونه چیزهایی که در مدرسه یاد گرفته‌ایم توانایی ذاتی ما را برای موفقیت تضعیف می‌کنند، و چگونه برترین توانایی‌هایمان را تشخیص دهیم؟»

اگر هر یک از سناریوهای زیر برای شما صادق باشد، ممکن است قربانی برنامه درسی پنهان آموزش و پرورش شوید:

۱. **ثبات درآمد.** شما توانایی درآمدزایی بیشتر را ندارید، اگرچه می‌خواهید خانه بخرید، هزینه تحصیل فرزندان را بپردازید، برای بازنشستگی پول پس‌انداز کنید یا قبوض پزشکی را بپردازید. ممکن است حتی سخت‌تر و طولانی‌تر هم کار کنید، اما نیازهای فزاینده خانواده‌تان بسیار بیشتر از نتیجه عملکرد شماست.

۲. **ثبات ترقی.** کم‌کم متوجه می‌شوید که افراد جوان‌تر از شما در حال ترقی هستند در حالی که به نظر می‌رسد شما تا جایی که می‌توانستید پیش رفته‌اید. سرپرست جدید شما فردی است که سابقه کار کمتری نسبت به شما دارد یا به تازگی برای کار در شرکت استخدام شده است.

۳. **منسوخ شدن حرفه.** شما برای یادگیری یک مهارت، تجارت یا حرفه سخت مطالعه کرده‌اید. اما ناگهان نیاز به صلاحیت‌ها یا مهارت‌های خاص شما کاهش می‌یابد، یا تعداد افراد دارای آموزش مشابه شما رو به افزایش است، بنابراین رقابت برای رشته کاری شما افزایش می‌یابد و ارزش شما در محل کار کاهش می‌یابد.

۴. **نردبان صحیح، دیوار اشتباهی.** مسیر شغلی خود را با دقت برنامه‌ریزی کرده‌اید و زندگی خود را وقف شرکت کرده‌اید. نردبان ترقی شما در صدر ساختار شرکت پابرجا است، اما مشکل بزرگی وجود دارد. دیواری که نردبان شغلی خود را به آن تکیه داده‌اید در حال فروپاشی است.

۵. **عشق به کار با وجود دستمزد کم.** کار شما برای تان رضایت‌بخش است، اما خانواده شما هزینه آن را می‌پردازد. آن‌ها به سندرم ضرب‌المثل «بره قربانی» مبتلا هستند. اغلب از شما می‌شنوند که می‌گویید: «پول همه چیز نیست.» در عین حال شما و همسرتان شب‌ها بیدار می‌مانید و به این فکر می‌کنید که چگونه قبض‌ها را پرداخت کنید. شما به خاطر ناتوانی‌تان در فراهم کردن زندگی بهتر برای فرزندان‌تان احساس گناه می‌کنید. و می‌دانید که دوران بازنشستگی یک کابوس خواهد بود - نه آن رویایی که به شما آموزش داده شده است.

۶. **دستمزد بالا، نفرت از کار.** سه نوع از افراد در این دسته قرار می‌گیرند. اما همه آن‌ها مضامین خاصی دارند که با جملاتی مانند: «به اندازه کافی وسع مالی ندارم که شغلم را ترک کنم» یا «من این

کار را به خاطر فرزندانم انجام می‌دهم» یا «فقط چند سال دیگر تا موعد بازنشستگی‌ام باقی مانده است. می‌توانم هر چیزی را برای مدتی طولانی تحمل کنم.»

نوع اول «سندرم تن‌فروشی» است. اگر عضو این گروه هستید، جسم، روح و ذهن خود را فدای پول می‌کنید. نوع کاری که انجام می‌دهید اهمیتی برای شما ندارد، تا زمانی که پول زیادی به همراه داشته باشد. نوع دوم کمی پیچیده‌تر است. این گروه نامش «از دست دادن علاقه» است. اگر عضو این گروه هستید، ممکن است حتی در شغلی که زمانی از آن لذت می‌بردید، پول زیادی هم به دست آورده باشید. تنها مشکل این است که علایق شما تغییر کرده است. افراد حرفه‌ای زیادی به این باشگاه تعلق دارند. اگر عضوی هستید که حق‌الزحمه پرداخت می‌کنید، احتمالاً در مدرسه عالی تحصیل کرده‌اید و شغل خود را از همان اوایل زندگی انتخاب کرده‌اید. شاید شما یک پزشک، دندانپزشک، حسابدار یا وکیل باشید. شما به خاطر یک شغل خاص به دانشگاه رفته‌اید. سپس، بعد از ۳۰ سالگی، علایق شما به تدریج تغییر کرده‌اند، اغلب دقیقاً در زمانی چنین احساسی به شما دست می‌دهد که شغل شما شتاب گرفته و درآمدتان رو به افزایش است.

نوع سوم «سنت‌گرایان» هستند. اعضای این گروه راه و روش والدین یا یکی از اعضای نزدیک خانواده خود را دنبال کرده‌اند، یا به دلیل فشارهای خانواده و یا به این دلیل که هرگز به طور جدی هیچ جایگزینی را در نظر نگرفته‌اند، مشغول به شغل یا کسب‌وکار خانوادگی شده‌اند.

اگر عضو این گروه هستید، احتمالاً شب‌ها که بی‌خواب می‌شوید متوجه خواهید شد که هرگز به دنبال هیچ یک از علایق واقعی خود نرفته‌اید.

۷. *دستمزد کم، نفرت از کار.* بدترین تلفات سیستم آموزشی در این دسته قرار می‌گیرند. متأسفانه، این دسته ممکن است بزرگترین گروه باشد و دلیل اصلی این است که روش‌های تدریس ما نیاز به توجهی فوق‌العاده دارند. این افراد زندگی خود را صرف مشاغلی می‌کنند که از آن متنفرند و دستمزد ناچیزی برای کارشان دریافت می‌کنند. آن‌ها که گاهی به آن‌ها «کارگران فقیر» نیز می‌گویند، یک پله بالاتر از طبقه برده‌داری زندگی می‌کنند. در این کتاب از این که چگونه سیستم آموزشی به طور مستقیم مسئول ایجاد این گروه بزرگ است نمونه‌هایی ارائه می‌شود.

۸. *مبندی دیرپا.* برای افرادی که در کارشان رشد نمی‌کنند یا رویاهایشان بلافاصله محقق نمی‌شود، زندگی خسته‌کننده می‌شود. آن‌ها بی‌حوصله می‌شوند و فکر می‌کنند که راه‌حل مشکلاتشان در بازگشت به دانشگاه است. با این حال، مهم نیست که چند بار به عقب برگردند، به نظر می‌رسد هرگز به جایی نمی‌رسند. اگر عضو این گروه هستید، تنها چیزی که باید برای تمام تلاش‌هایتان نشان دهید دیواری پر از مدرک و گواهی‌های تحصیلی و فهرستی از ناامیدی‌ها است.

۹. *برندگان لاتاری آینده.* برای این گروه، تنها چیزی که شبیه «برنامه ریزی مالی» است، با لاتاری، پیست مسابقه یا کازینو شروع می‌شود. روانشناسان کشف کرده‌اند که هر چه افراد در

تلاش‌هایشان برای موفقیت بیشتر احساس ناامیدی کنند، بیشتر تشویق می‌شوند تا «تیری در تاریکی بیندازند». اینطور نیست که افراد موفق ریسک نمی‌کنند. برعکس؛ به عنوان یک گروه، آن‌ها برترین افراد ریسک‌پذیر در میان سایرین هستند. اما همان‌طور که چارلز آ. گارفیلد در کتاب حداکثر عملکرد^۱ می‌نویسد: «تکنیک‌های آموزش ذهنی بهترین ورزشکاران جهان در بین برترین موفقیت‌ها، و براساس سرشت آن‌ها، در دستان افراد ریسک‌پذیر تحصیل کرده است.» آن‌ها فقط ریسک‌هایی را می‌پذیرند که به نفع خودشان باشد.

اگر به این امید که شانس به شما رو کند و پول هنگفتی در کازینو، در لاتاری دولتی یا در پیست مسابقه به دستتان برسد، زندگی خود را سپری کنید، یکی از اعضای گروه برندگان لاتاری آینده هستید. اگر باور داشته باشید که تنها از طریق «خوش شانس» تا به حال به زیباترین رویاهای خود دست یافته‌اید، شما عضو این گروه هستید. هیچ راهی وجود ندارد که بدانیم چند نفر در این تله گرفتار شده‌اند، اما قضاوت بر اساس تعداد اتوبوس‌های توری که هر آخر هفته در خیابان‌های لاس‌وگاس و رینو صف می‌کشند، و مملو از توریست‌های این کعبه‌های آمال پر زرق و برق است، یک تخمین محافظه‌کارانه در بین میلیون‌ها نفر خواهد بود.

¹ *Peak Performance*